



تفسير آية الكرسي

مؤلف:

محمد إبراهيم بن حسين التنكابني



تقيق:

علي رضا اصغري

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه تصحیح

مؤلف

محمد ابراهیم بن حسین بن ابراهیم تنکابنی، از علما و دانشمندان و مدرسین و فرزند شیخ حسین تنکابنی است. تاریخ تولد و وفاتش بدست نیامده است ولی پس از درگذشت پدرش مسند تدریس و جانشینی او را داشته است.

پدر مؤلف، حسین بن ابراهیم تنکابنی از بزرگان فلاسفه و عرفان در قرن یازدهم، و از اعظام شاگردان صدر المتألهین محسوب می‌گردد. نامبرده و ملا عبدالرزاق لاهیجی و ملا محسن فیض کاشانی همدرس و مورد عنایت خاص استادشان صدرا بودند.

مولی عبدالله افندی می‌نویسد:

شیخ حسین تنکابنی حکیم، صوفی، و در حکمت به روش اشرقیین بوده، وی عالم و فاضل و در حکمت اشراق ید طولانی داشته و به جز حکمت علمی دیگر وارد نبوده.^۱

رساله حاضر

تفسیر تنکابنی بر آیه الكرسي تفسیری فلسفی است. او در مقدمه تصریح دارد به این که علاوه بر ادله سمعیّه از ادله عقلی به دست می‌آید که آیه الكرسي سید آیات قرآنی است. او سیادت را متبوعیت می‌داند و می‌گوید:

«معنی سیادت، متبوعیت شخصی است از نوع بر سایر افراد آن نوع،...».

۱. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۴. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: أعيان الشيعة، ج ۵، ص ۴۶۳ و ۴۱۳؛ فلاسفة الشيعة، ص ۲۵۵؛ الذريعة، ج ۱، ص ۱۹.

و لذا سید انسان کسی است که در انسانیت به مرتبه کمال رسیده باشد، و شخصی به مرتبه کمال انسانیت می رسد که بر صفات کمال و جلال الهی به نحو اتم و اکمل احاطه پیدا کند. و تنها مصداق حقیقی این مرتبه و مقام، وجود مبارک پیغمبر اکرم می باشد. و لذا سید انبیاء، پیغمبر اکرم محمد مصطفی است.

مؤلف پس از نقل احادیث در باب فضیلت آیه الکرسی به تفسیر فقرات این آیه شریفه می پردازد.

او در تفسیر آیه ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ به معنای علم می پردازد و می گوید: «علم به معنای دانستن و به معنای حضور و حصول صورت مجرد نزد عالم است». سپس تصریح دارد به این که حق تبارک و تعالی به ذات خود و به جمیع اشیاء - خواه کلی و خواه جزئی - عالم است؛ زیرا علم، کمال مطلق و مطلق کمال است، و نفی کمال مطلق و مطلق کمال از حق تبارک و تعالی مستلزم نفی وجوب ذاتی می باشد.

تنکابنی در پایان رساله احادیثی در باب چگونگی ختم آیه الکرسی آورده است. و نیز به احادیثی در منزلت و خواص آیه الکرسی اشاره می کند.

رساله حاضر بر اساس نسخه خطی شماره ۴۴۷۱/۱، کتابخانه ملی ایران تصحیح و تحقیق شده است.

والسلام علی من اتبع الهدی
علیرضا اصغری



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الواجب الوجود العلیّ العظیم المتفرد بذاته الذي أدام السماوات و الأرض بقيوميته الذاتيه . والصلاة على أشرف الأنبياء و سيّد الرسل ، نبينا محمّد وآله الطيبين الطاهرين .

[سيادت آية الكرسي]

أما بعد ، چون دلائل عقليّه و نقلية موافقند كه آية الكرسي سيّد آيات قرآن است ؛ چه كه معنی سيادت ، متبوعيت شخصي است از نوع بر ساير افراد آن نوع ؛ و يا شرافت به شخص است بر ساير اشخاص مندرجه در تحت نوع و يا جنس واحد و يا غير از معاني مشتركه در معنی كلي نوعی يا جنس غير .

پس سيّد انسان آن كس است كه در باب انسانيتي كه د و معتبر است ، معرفة الله تعالى به صفات كمال و سمات جلال به غايت رسیده باشد . و سيّد انبياء آن است كه در نبوت كاملتر از ديگران باشد . و اطلاق سيّد بر اشخاص ممثله بر سبيل حقيقت است و بر غير ذوی العقول مثل آفتاب كه در نور اكمل از سايه كواكب است به سبيل مجاز ؛ چنانچه در معنی او عقل و شعور معتبر باشد و الأبر همه از ذوی العقول و غيرها به سبيل حقيقت . و به هر تقدير «آية الكرسي» افضل آيات قرآن است در معنی كه لب و مقصد اقصای قرآن است . و معنی مذکور دعوت بندگان است به خدای بزرگ و معرفت او ، و آن معنی همچو معنی جنسی يا نوعی منحصر است در شش نوع يا صنف كه بعضی از اصول مهمه و بعضی فروعی معينه اند ، و بعضی ، از اصول معرفة الله تعالى و آنچه در او است از



صفات عظمی و اسماء حسنی و افعال قصوی؛ و بعضی معرفت صراط مستقیم؛ و بعضی معرفت حال در نزد وصول به ربّ جلیل است؛ و بعضی از فروع معینۀ معرفت اجابت کنندگان دعوت الله تعالی و لطیفه‌های صنع اوست که درویشان اخلقت کرده؛ و بعضی، حکایات منکرین و ظاهر ساختن فضیحتها و جهل ایشان به مجادله حق، و بعض دیگر معرفت منازل طریق و چگونگی توشه برداشتن و استعداد است. و مقصود از اول، یا تشویق و ترغیب و یا عبرت انداختن و ترهیب است، و از ثانی یا واضح گردانیدن و تقریر است و یا فضیحت انداختن و تنفیر، و از ثالث رفع عوایق از توجه به جناب «محقق الحقایق» است.

و قسم اول از اصول که معرفة الله است منقسم است، به معرفت ذات و معرفت صفات و معرفت افعال. و قسم اول این اقسام اگر از برای نوع انسان ممکن الحصول باشد از برای اکابر انبیا و اولیاء، در بعضی از اوقات خواهد بود. و همچنین در قرآن نیست مگر از تقدیسات و تنزیهات ماده و تعدّد و تکثّر. و چون که معانی صفات غیر محدوده الأطراف عامّ و کلیت و مجال نطق در او و رسیدن فهم به او سهل است، قدری از قسم ثانی اقسام مذکوره از برای بعضی از افراد انسان حاصل است.

همچنین قرآن مشتمل است بر امّهات صفات مذکوره که علم و قدرت و حیات و سمع و بصر و کلام و حکمت است. و قسم ثالث نیز اگرچه غیر محدوده الأطراف است چه که آثار حضرت او غیر متناهی است، لیکن قرآن مشتمل است بر حُلّیّ آن که واقع در عالم حس و شهادت همچو اجرام محکم به نسیان و معظّمات طبایع وارکان حیثیتی که ذکر کرده است خلق آسمانها و ستاره‌ها و زمین و تغییر بادها و برانگیختن ابرهای مسخرّ میان آسمان و زمین و غیر ذلك از علامات و سایر اسباب نشو و حیات.

و از آنچه مذکور شد از بیان بابها و اقسام قرآن، و این که غرض از جمیع، معرفت خالق است، تحقیق یافت که بعضی از آیات بنابر زیادتی اشمال بر معرفة الله تعالی اشرف از بعض است، و بعضی از احادیث مرویه از خیر البریه - علیه و آله الصلاة الزکیة و التسلیمات المرضیة - نیز دالّ است بر شرافت بعض از سوره‌ها بر بعضی دیگر؛ چنان که فرموده اند:

۱. درویشان: منظور فرقه ای از صوفیه نیستند بلکه به معنی «در ایشان» است.

۲. حُلّیّ: زیور



«فاتحة الكتاب أفضل القرآن». ^۱ یعنی فاتحة الكتاب افضل از سوره های غیر البقرة قرآن است. و نیز فرموده اند که: «یس، قلب القرآن» یعنی «یس» دل قرآن است نسبت به سوره های غیر فاتحة الكتاب و البقرة. و نیز فرموده اند که: ﴿قل هو الله أحد﴾ يعدل ثلث القرآن، یعنی ﴿قل هو الله أحد﴾ برابر است در فضیلت ثلث قرآن را که مشتمل بر سوره های مذکوره نباشد. و همچنین اخبار بر افضلیت بعضی از آیات از بعض چنان که از حضرت خیر البشر ص مروی است که: «آیة الكرسي سيّد یعنی سيّد و اشرف آیات قرآن است». ^۴ و چون مبین گردید که مقصد اقصی از قرآن و علوم آن معرفة الله، و از معرفت سایر اشياء تحصیل این معرفت است، پس علم اعلى و حکمت الهی، رئیس و مخدوم سایر علوم حقیقیه است، چه غایت حکمت مذکور که معرفة الله است از برای نفس خود مراد است، و غایات سایر علوم از برای او، و هرگاه به چشم بصیرت در جمله معنیهای که آیة الكرسي مشتمل بر آن است از معارف الهی از تقدیس و توحید و شرح صفات علی و فعلهای عظمی نگاه کند می یابد که مجموع آن در آیه واحده و آیات متعدده مترتبه، مساوی آیة الكرسي نیست؛ لهذا مستحق سیادت و شرافت بر سایر آیات گردید. و نیز اخبار بر شرافت او وارد است از آن جمله، قول نبی ص که:

«ما قرئت هذه الآية في دار إلا اهتجر^۵ بها الشياطين ثلاثين يوماً ولا يدخلها ساحر و ساحرة أربعين ليلاً».

یعنی خواننده نشد «آیة الكرسي» در سرایی مگر این که دوری کرد شیطان از آن سرای، سی روز و مگر این که داخل در و نشد مرد ساحر و زن ساحره یعنی سحر ایشان چهل شب. ^۶ و از جمله از امیر المؤمنین ع منقول است که:

تفسیر آیه الكرسي

۱. أخبرنا الحسن بن سفيان، حدثنا أحمد بن آدم غندر، حدثنا علي بن عبد الحميد المعنى، ... عن أنس بن مالك قال: كان النبي ص في مسير، فنزل فمشى من رجل أصحابه الى جانبه فالتفت اليه فقال: ألا أخبرك بأفضل القرآن. قال: فتلا عليه «الحمد لله رب العالمين». صحيح ابن حبان، ج ۳، ص ۵۰؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۱۹۳.
 ۲. وسائل الشيعة، ج ۶، ص ۲۴۷؛ ح ۷۸۵۵؛ ثواب الأعمال، ص ۱۱۱.
 ۳. صحيح مسلم، ج ۲، ص ۱۹۹.
 ۴. المستدرک، ج ۱، ص ۵۶۰؛ كنز العمال، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۴۰۵۷.
 ۵. في المصدر: هجرتها. في تفسير الرازي: اهتجرتها.
 ۶. تخريج الأحاديث والآثار، ج ۱، ص ۱۶۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۳۵، ح ۴۸۲۰.



سمعت نبيكم ﷺ وهو على أعواد المنبر يقول: من قرأ آية الكرسي في دبر كل صلاة مكتوبة لم يمنعه من دخول الجنة إلا الموت ولا يواظب عليها إلا صديق أو عابد، ومن قرأها إذا أخذ مضجعه آمنه الله على نفسه وجاره و جار جاره و الأبيات حوله .

يعني شنيدم از نبي شما و حال آن که بر سر چوبهای منبر بود می گفت: کسی که بخواند «آیه الكرسي» را بعد از هر نماز واجبی مانع نمی شود او را از داخل شدن بهشت مگر مرگ که نرسیده باشد، و مداومت آیه الكرسي نمی کند مگر دوست دار اهل بیت - صلوات الله عليهم - یا عابد، به سبیل «منع خلوا» نه «منع جمع». و کسی که بخواند او را هرگاه که جامه خواب رَوَد خدای تعالی از جمیع بلیات امان می دهد نفس و همسایه او را و همسایه همسایه او را و خانه های حوالی آن را.^۱

پس از این فرمودند: «أین أنتم من آية الكرسي»، یعنی کجا ئید شما از آیه الكرسي.^۲
پس از این فرمودند رسول الله ﷺ:

یا علی سید البشر و سید العرب محمد و لا فخر، و سید الکلام القرآن، و سید القرآن البقرة، و سید البقرة آیه الكرسي، یا علی إن فیها خمسين كلمة فی کل كلمة خمسون بركة . یعنی، گفت رسول خدا ﷺ: که اشرف انسان و اشرف عرب - به سبیل عطف عام بر خاص که متداول است - محمد است ﷺ به حسب واقع نه به عنوان افتخار، و اشرف سخن، کلام الله است، و اشرف سوره های کلام الله سوره بقره است، و اشرف آیات البقرة، آیه الكرسي است. ای علی ﷺ به درستی که در آیه الكرسي پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکت است.^۳

و از ابي بن کعب منقول است که:

قال رسول الله ﷺ: يا أبا المنذر أي آية من كتاب الله أعظم، قلت: ﴿الله لا إله إلا هو الحي القيوم﴾ .

يعني گفت رسول خدا ﷺ ای ابا منذر کدام آیه کلام الله اعظم است . گفتم: ﴿الله لا إله إلا هو الحي القيوم﴾ . پس آن حضرت دست مبارک بر سينه من گذاشت و فرمود: «ليهنك والذي نفس محمد بيده إن لهذه لسانا و شفتين، يقدرس الملك عند ساق العرش».^۴

۱. مكارم الأخلاق، ص ۲۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۹۵، ح ۱۲.

۲. كنز العمال، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۴۰۶۰.

۳. نفس المصدر، ص ۴۸۱؛ تخريج الأحاديث والآثار، ج ۱، ص ۱۶۱؛ كشف الخفاء، ج ۱، ص ۴۵۹، ح ۱۵۰۴.

۴. صحيح مسلم، ج ۲، ص ۱۹؛ تفسير مجمع البيان، ج ۲، ص ۱۵۷.



یعنی گوارا شود این علم که مر تو راست ، به حق کسی که جان محمد ﷺ در حیطة قدرت اوست ، به درستی که آیه را زبان و دو لب است که تقدیس و تنزیه ملک متعال در ساق عرش می کند .
و نیز از نبی ﷺ مروی است :

«إن أعظم آية في القرآن آية الكرسي ، من قرأها بعث الله ملكاً يكتب من حسناته و يمحو من سيئاته إلى الغد من تلك الساعة .»

یعنی بدرستی که بزرگترین آیه در قرآن آیه الكرسي است . کسی که بخواند آیه الكرسي را می فرستد الله تعالی فرشته ای را که می نویسد نیکی های او را و نمی نویسد بدی های او را تا روز دیگر از ساعتی که آیه الكرسي خوانده است .^۱

از جعفر باقر علیه السلام منقول است که فرمودند :

«من قرأ آية الكرسي مرة صرف الله عنه ألف مكروه من مكاره الدنيا و ألف مكروه من مكاره الآخرة و أيسر مكروه الدنيا الفقر و أيسر مكروه الآخرة عذاب القبر .»

یعنی کسی که یکبار بخواند آیه الكرسي را دور می گرداند حق تعالی هزار ناخوش از ناخوشیهای دنیا و هزار ناخوش از ناخوشیهای آخرت را و آسانترین ناخوشیهای دنیا فقر و آسانترین ناخوشیهای آخرت عذاب قبر است .^۲

و از ابی عبد الله علیه السلام مروی است که :

«إن لكل شيء ذروة ، و ذروة القرآن آية الكرسي .» . یعنی بدرستی که هر چیزی را بلندی است و بلندی قرآن آیه الكرسي است .^۳

لهذا به خاطر فاتر این بی بضاعت ، محمد ابراهیم بن شیخ حسین تنکابنی - عفی عنهما - رسید که آیه مذکوره را مترجم گرداند که قرأ در حین تلاوت متذکر معانی آن باشند تا موجب زیادتی اجر گردد . و الله المستعان في كل باب .

[تفسیر لفظ جلاله «الله»]

«الله» ، یعنی ذات متصف به وجوب و غنای ذاتی ، و خداوندی موجود یا ثابت و یا واحد است در صورتی که خبر یعنی موجود و یا ثابت و یا واحد محذوف باشد به قرینه ما بعد

۱ . فیض القدیر شرح الجامع الصغیر ، ج ۲ ، ص ۸ ؛ تفسیر البیضاوی ، ج ۱ ، ص ۵۵۶ ؛ تفسیر آلوسی ، ج ۳ ، ص ۱۱ .

۲ . الأمالی للصدوق ، ص ۱۵۸ ، ح ۱۵۵ ؛ مستدرک سفینة البحار ، ج ۹ ، ص ۱۰۰ .

۳ . وسائل الشیعة ، ج ۷ ، ص ۳۹۶ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۶۷ ، ح ۱۴ .



که ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ است. و محتمل است که خبر باشد مبتدای محذوف را که ﴿هُوَ﴾ است. مخفی نماند که بنا بر اول خدای تعالی موجود یا ثابت به ذات بذاته است نه به وجود زاید بر ذات، چه هر موجود به وجود زاید علت وجود خود نمی تواند بود و الا لازم می آید که پیش از وجود موجود باشد، زیرا که ترتب عقلی در علت و معلول لازم است. پس از برای دفع دور و تسلسل در وجود خواه به واسطه و خواه بی واسطه، محتاج به موجودی است که به ذات خود موجود باشد، و نیز به ذات خود واحد است نه به صفت زاید بر ذات، و الا بر تقدیر استناد به غیر استکمال و افتقار، و بر تقدیر استناد بر ذات استکمال لازم می آید. و بنا بر ثانی «اله» به ذات بذاته است نه به صفت زایده و الا بر تقدیر استناد به ذات، استکمال و تسلسل، و بر تقدیر استناد به غیر، عجز و استکمال لازم می آید. بدان که موضوع له لفظ جلاله ممتنع است که مرکب باشد. چه ترکیب مستلزم افتقار منافی وجوب بالذات است. پس به لفظ «الله» اشاره به توحید فرمود، چه که تعدد مستلزم ترکیب، منافی وجوب بالذات است و به صریح کلمه تهلیل تأکید فرمود.

[در اشتقاق لفظ جلاله «الله»]

و بدان که قوم اختلاف کرده اند در لفظ «الله» که از کدام لغت است. بعضی رفته اند که عبری است. و بعضی دیگر رفته اند که سریانی است و در اصل، لاهابود، الف و لام به عوض الف محذوف داخل شد. و بعضی رفته اند که عربی است و اصل او «اله» بود به عوض همزه محذوف، الف و لام داخل شد و «اله» اسم جنس است که اطلاق بر هر معبودی از حق و باطل می شود، و اطلاق «الله» مأخوذ از او بر معبود حق غالب گردید، چون نجم نسبت به ثریا، و بیت نسبت به کعبه معظمه. و بعضی رفته اند که عربی است مأخوذ از الاله و مختص به معبود حق است. و بعضی از ایشان رفته اند که صفت است بر چندین وجه: اول: آن که بر تقدیر علمیت، آیه ﴿وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ﴾ صحیح نخواهد بود، چه که معنی جامد صلاحیت ندارد که مقید به ظرف و به غیر شود به خلاف معنی وصفی؛ مثلاً جایز است که هو العالم فی البلد یا هو الواعظ فی المجلس گفته شود بر خلاف هو زید فی الدار.

جواب آن که: گاه هست که با اسم، معنی وصفی ملاحظه شود که مسمی به آن معنی



مشهور باشد، و این اسم صلاحیت دارد که تعلق به ظرف بگیرد، پس ممکن است که در آیه مذکوره بالفظ «الله» معبود به حق که لازم و مسمی و مشتهر در فحوای اوست ملحوظ شود. دوم: آن که اسم از برای تمیز مسمی است. و حضرت «الله» تعالی را شریکی نیست که در رفع ابهام حاجتی به اسم باشد.

سیم: آن که حق تعالی مشار به اشاره حسیه نمی شود. و مقصود از اسم اشاره به مسمی است. و جواب از هر دو وجه آن که مقصود از اسم تعیین علمی مسمای معین است که توفقی به قابلیت اشاره حسی و ابهام ندارد.

و بعضی دیگر از ایشان رفته اند که اسم و علم معبود حق است به چندین وجه: یکی آن که: مر تقدیر صفتیت مفهومش کلی خواهد بود. پس «إلا الله» مفید توحید نخواهد بود. با کلمه تهلیل کافر مسلمان شود؛ چنان که به اتفاق با «لا إله إلا الرحيم» مسلمان نمی شود. و ضعف این وجه ظاهر است، چه که جایز است که از معنی صفتی نقل به معنی علمی شده باشد.

و وجه دیگر آن که: ترتیب عقلی مقتضی ذکر صفات است در عقیب ذات، بنابراین است که عقل ابا از «الله، الرحمن، الرحيم» ندارد به خلاف عکسش که مجوز نیست. و جواب این وجه آن که: جایز است که اسم جنس یا صفت غالب باشد که در اکثر حکمها قائم مقام علم است.

و وجه دیگر آن که: چون حق تعالی موصوف است به صفات، پس مر او را اسم خاصی لابد است که بر او این صفات جاری شود؛ چرا که صفت لابد است که اعم یا مساوی موصوف باشد.

جواب آن که: این مغلطه حکم لفظ به حکم معنی است.

[اقسام اسم]

بدان که اقسام اسماء واقفه بر مسمی نه است:

اول: اسم چیزی است به حسب ذات.

دوم: اسم است قیاس به جزء چیزی، مثل انسان از برای حیوان.

سیم: اسم است به حسب صفت حقیقی قائم به ذات چیزی؛ مثل اسود قیاس به جسم سیاه.



چهارم: اسم است به حسب صفت اضافی؛ مثل مالک از برای صاحب مال .
پنجم: اسم است به حسب صفت سلبی؛ مثل جاهل از برای نادان .
ششم: اسم است به حسب صفت حقیقی ذات اضافه؛ مثل عالم از برای اولی العلم .
هفتم: اسم است به حسب صفت حقیقی و سلبی؛ مثل جوهر از برای موجود به وجود
زائد که مستغنی از موضوع باشد .

هشتم: اسم است به حسب صفت اضافی و سلبی، مثل اول از برای سابق بر چیزی که
مسیوق نباشد .

نهم: اسم است به حسب صفت حقیقی و اضافی و سلبی .
و اسم هر چیزی خواه خالق و خواه مخلوق خارج از این اقسام نیست .
پس گوینده را می رسد بگوید که: حقیقت «الله» تعالی که به حسب تعین غائب از ما
که منزّه از وصول فهم و وهم است قابلیت اسم و رسم و حدّ و اشاره ندارد . و الفاظ و
اسماء جاریند بر ذات مقدّس آن جناب به حسب مفهومات از صفات کمالیه، پس لفظ «الله»
از برای صفات موضوع است نه از برای ذات احدیّت .

جواب آن که: بر این تقدیر حمل صفتی از صفات یا جمیع صفات بر «الله» مثل «الله»،
«الله» است بی فایده خواهد بود . و وضع لفظ از برای ذاتی، مستلزم فهم کنه موضوع له ذات
نیست، چه وضع، اختصاص شیء به شیء است که هرگاه شیء اول احساس یا اطلاق
شود شیء ثانی مفهوم گردد مطلقاً خواه بوجه و خواه بکنه .

[آیا اسم مطلقاً عین مسمّی است یا نه]

بدان که اهل کلام اختلاف کرده اند که اسم مطلقاً عین مسمّی است یا نه؟
اول، مذهب اشعری و ثانی، مذهب معتزلی است . و منبّه بطلان مذهب اول آن که هر
لفظی عَرَض و ممکن است به خلاف مسمّی، چه گاه است که جوهر بلکه واجب باشد،
پس معبود حقیقی، لفظ جلاله نیست که مخلوق بندگان یا مخلوق باری - عزّ اسمه - است؛
بلکه مبدأ المبادی است . و شکی در این نیست که ذات مبدأ مذکور که موضوع له جلاله
است، چون که منزّه از انحای ترکیب است، محدود به حدّ نیست . اما لفظ جلاله، محدود
می شود؛ چنانچه مراد از حدّ مصطلح مشهور که مؤلف از جنس و فصل است نباشد، بلکه



مراد مفصلی از مجمل باشد؛ چرا که موضوع له او معنی مجمل مشتمل بر صفات کمالیه است. پس صفات کمالیه در نزد تعبیر به الفاظ مفصله مفصل و حد لفظ جلاله است. بدان که اکثر مردم معتقدات خود را عبادت می کنند نه مستحق عبادت را، چنان که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده است که:

ما میزتموه بأوهامکم فهو مصنوع مثلکم مردود الیکم. یعنی آنچه را که به وهمهای خود از برای معبودیت جدا کردید پس آن چیز مخلوق است مثل شما رد کرده شده است به شما.^۱

پس معبود، ذات موجود بذات است که منزّه و عالی از محل و مکان و زمان و سایر مادیات و ماده است.

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾

روایت است از رسول صلی الله علیه و آله که:

من قال «لا إله إلا الله» ومدّها، غفر له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر. یعنی کسی که بگوید کلمه تهلیل را و مدّ دهد، بخشیده می شود آنچه از گناهان که پیش از گفتن کلمه مذکوره کرده است و آنچه که بعد خواهد کرد.^۲

و معنی آیه این است که نیست ذات متّصف به جمیع صفات کمالیه مگر آن معبود حقیقی، متّصف به وجوب و غنای ذاتی یعنی که واحد بی مجانس و مماثل است؛ چرا که بر تقدیر وجود مجانس، ترکیب که منافی وجوب بالذات است لازم می آید. و بر تقدیر وجود مماثل ترجیح بلا مرجح یا عجز؛ زیرا که صدور جمیع ممکنات بر وجه نظام کل از أحدهما بی آن که دیگری را قدرت باشد مستلزم عجز، و با قدرت دیگری مستلزم ترجیح بلا مرجح است. و صدور بعضی از أحدهما و دیگر از دیگری با قدرت کل واحد بر ایجاد حصّه دیگری، مستلزم ترجیح بلا مرجح و بدون قدرت، مستلزم عجز است. مخفی نماند که بی انقسام وجود که قابلیت قسمت ندارد، تعدّد موجد هر یک از اجزاء عالم ممکن نیست.

تفسیر آیه الكرسي
*
۳۳۴

۱. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۹۳.

۲. در منابع حدیثی یافت نشد.

﴿الحي﴾

بعضی تفسیر کرده اند به چیزی که صحیح باشد که علم و قدرت داشته باشد یا آنکه درآک فعّال باشد. و بر این بعض بحث کرده اند که اتصاف به «حی» به حسب این معنی مستدعی مدح نیست؛ چرا که أخصّ حیوانات به این معنی «حی» است.



بعضی توجیه تفسیر مذکوره کرده اند که «حی» در لغت و چیزی است که کامل در جنس خود باشد؛ و لهذا تعمیر مکان خراب را احیای موات می نامند؛ چه کامل در جنس مکان، جای آباد آنست، چنان که حق تعالی فرموده است: ﴿فانظر إلى آثار رحمة الله كيف يحيي الأرض بعد موتها﴾ (الروم ۳۰: ۵۰)، یعنی نگاه به علامات رحمت الهی کن که چگونه زمین را بعد از خرابی آبادان کرد. و نیز فرموده است: ﴿والله الذي أرسل الرياح فتثير سحاباً فسقناه إلى بلد ميث فأحيينا﴾ (فاطر ۳۵: ۹)، یعنی به درستی که ما فرستادیم بادهای را، پس برانگیخت ابر را، پس راندیم آن ابر را به سوی زمین خراب، پس معمور کردیم آن بلد را یعنی به رویانیدن گیاهان و مورق کردن درختها.

وصفت مسمی به حیات درعرف متکلمین، چون که کمال جسم است و حس و حرکت بالاراده کمال جسم، لهذا اطلاق «حی» بر متصف به حس و حرکت بالاراده می کنند. پس حی در وجود بالحقیقة واجب الوجود است نه غیر.

و جواب آن که: حق این است که علم و قدرت در اشیاء متفاوت در کمال و نقصان و اولویت و عدم اولویت است، در حضرت الله تعالی به ذات بذاته است، و در حیوانات به حواس، چنان که فعل الله تعالی به ابداع و فعل حیوانات به حرکات است.

﴿القيوم﴾

«قیام و قیوم» نیز قرائت شده، بعضی گفته اند که: «دام کذا» وقتی گفته می شود که دائم شده باشد، و «قام بكذا» وقتی که حفظ چیزی کرده باشد. و «قیوم» به معنی «معطی ما به القوام» و حافظ هر چیز است.

بحث بر این کرده اند که به حسب مذکور، قیام به معنی دوام خواهد بود که به اسباب تعدیه به معنی ادامه و حفظ شود. پس صحیح نیست که تفسیر قیوم بی سببی از اسباب تعدیه به حافظ و مدیم شود، چه مبالغه از اسباب تعدیه نیست.



جواب آن که: قیوم به معنی بسیار محفوظ بودن است. و نهایت مرتبه محفوظ بودن این است که به ذات بذاته خود محفوظ و باقی؛ و چنان که سلسلهٔ ممکنات، خواه بی واسطه یا به واسطه از برای دفع دور و تسلسل یا آن که مجموع در حکم ممکن واحدند منتهی و محتاجند به مستقبل در حفظ و باقی بذاته، همچنین در قیام و بقا نیز محتاجند به او؛ زیرا که امکان ذاتی که سبب احتیاج است در هیچ حالی از ذات ممکن منفک نیست. پس باقی بذاته، مستلزم مبقی بودن است. و تفسیر ملزوم به لوازم، متعارف و شایع است.

و بعضی به دائم القیام در تدبیر عالم تفسیر کرده‌اند و روایت شده است که بیشترین دعای حضرت رسالت پناه ﷺ «یا حی یا قیوم» بود. و نیز روایت شده است که: عظیم‌ترین اسماء الله تعالی در سه سوره است: اول: سوره البقرة که مشتمل بر ﴿اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ است، دوم: سوره آل عمران که مشتمل بر ﴿اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ است، سیم: «طه» که مشتمل بر ﴿عَنْتَ الْوَجْوهَ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ﴾. و در خبر است که به مداومت این دو اسم دفع بلیت می‌شود.

[﴿لَا تَأْخُذُهُ سَنَةٌ﴾]

﴿لَا تَأْخُذُهُ سَنَةٌ﴾ یعنی فرو نمی‌گیرد حق تعالی را مقدمهٔ خواب که سستی و فتور پیش از خواب که مسمی به نعاس است. و به سبب ترتیب وجودی مبالغه فرمود به قول خود ﴿وَلَا نُومٌ﴾ اگرچه قاعده مبالغه در کلام منفی، مقتضی عکس بود. یعنی فرو نمی‌گیرد حق تعالی را خواب که ترک نفس است استعمال حواس ظاهر را به سبب رسیدن بخارات غلیظهٔ متصاعده از معده به دماغ. و جمله کلام، نفی شباهت مخلوقات و تأکید «حی و قیوم» است. اما آن که تأکید «حی» است؛ چرا که عروض «نوم و سَنَةٌ» مستلزم جواز نفی علم معروض است ما عدا خود را، پس بر تقدیر معروضیت واجب الوجود، نظر به ذات او علم و عدم علم به اشیاء صحیح و جایز و محتاج به فاعلی خواهد بود که افاضهٔ علمش کند، و نقل کلام در آن می‌کنیم. پس از برای دفع دور و تسلسل می‌باید که منتهی به فاعلی شود که در جمیع اوقات به جمیع اشیا به ذات بذاته خود عالم باشد با لزوم خلاف فرض مدعی است؛ چرا که نمی‌خواهیم از واجب الوجود مگر آن را که عدم کمالات نظر به ذات او جایز نباشد.

و أما آن که تأکید قیوم است؛ چرا که «سنه و نوم» مستلزم جسمیت است که منافی قیام بذاته و تقویم غیر است.

منقول است از حضرت رسالت پناه علیه السلام که:

قوم موسی - علی نبینا و علیه السلام - از او سؤال کردند که خدای تو می خوابد؟ موسی علیه السلام به زبان قوم از حق تعالی سؤال کرد، خطاب عالی آمد که یک شبانه روز مخواب و بعد از تمام امر الهی فرشته را با دو شیشه باریک پر فرستاد که امشب شیشه ها را به دو دست گرفته تا روز مخواب. موسی علیه السلام چنان کرده ضبط خواب می نمود که ناگاه خوابش رבוده شیشه ها بهم خوردند و بشکستند، فی الحال جبرئیل در رسید و گفت خدای تعالی می فرماید که: دو شیشه را در خواب نتوانستی نگه داشت، پس در خواب آسمان و زمین چون نگه می شود؟^۱



[له ما فی السماوات و ما فی الارض]

«له ما فی السماوات و ما فی الارض»، یعنی مرخدای تعالی راست خلق آنچه در آسمانها و زمین است از حقیقتهای ایشان و خارج متمکن در ایشان. و لفظ «ما» در اینجا موصول است. و فرق میان لفظ «ما» و لفظ «من» خواه موصول و خواه استفهامی آن که: لفظ «من» در ذوی العقول مستعمل می شود دون «ما» که در غیر ذوی العقول جاری می شود. و فرق دیگر در صورت استفهام آن که به «ما» سؤال از حقیقت و ماهیت و به «من» از هویت و تشخیص می شود. و از ایراد «ما» دون «من» در این مقام با آن که هر یک از آسمان و زمین چنان که مشتملند غیر ذوی العقول را بر ذوی العقول نیز اشمال دارند، غرض تنبیه است بر آن که مراد از نسبت دادن موجودات به حضرت خود مجرد مخلوقیت ماسوی است، و نیز عالم بودن و نبودن ایشان.

[شبهه جبر و جواب آن]

بدان که بعضی از متکلمین به این آیه به فاعلیت حضرت الله تعالی مر افعال عباد به مقارنه ایشان بدون مدخلیت استدلال کرده اند که افعال عباد نیز از جمله «ما فی السماوات

۱. تفسیر السمعانی، ج ۱، ص ۲۵۷.



و ما فی الأرض ﴿﴾ اند، وهر «ما فی السماوات و ما فی الأرض» به حکم آیه شریفه مخلوق خدای تعالی است. پس خالق افعال عباد نیز خدای تعالی است.

جواب آن که: خالقیت حضرت الله تعالی مر اشیاء مستلزم سلب مدخلیت بعض در بعض نیست، بلکه به حکم عقل و نقل که «لا جبر و لا تفویض بل أمر بین الأمرین» است مدخلیت عباد در افعال لابد و ضروری است.

[استدلال از آیه بر نفی ملائک و جواب آن]

و بعضی از متکلمین به کلمه «فی» که آیه مشتمل بر آن است استدلال به نفی ملائک و نفوس مجردّه به این طریق کرده اند که مراد از آیه عرض مخلوقات است، پس هر مخلوق مکانی و غیر مجرد است.

و دلیل مذکور منقوض است به آسمانی که محیط بر جمیع است که مخلوق غیر حاصل در آسمان و زمین است. و نظیر آنچه که در جواب نقض گفته شود جواب اصل دلیل می شود.

[﴿من ذا الذی یشفع عنده إلا باذنه﴾]

﴿من ذا الذی یشفع عنده إلا باذنه﴾، یعنی کیست آن کس از انبیاء و اولیاء و ملائک به سبیل استفهام انکاری، یعنی نیست کسی که درخواست گناهکاری در نزد جناب با رفعت الهی کند مگر آن که از جانب او مشرفّ به خلعت اذن در شفاعت شده باشد.

مروی است که این آیه را در ردّ جماعتی از مشرکان فرموده است که می گفتند: بتان ما شفیع ما خواهند بود، پس اشاره است به تنهایی در ملک و فنای ذوات کل در نزد ذات منزّه از نقایص او.

تفسیر آیه الكرسي
*
۳۳۸

[﴿یعلم ما بین أیدیهم و ما خلفهم﴾]

﴿یعلم ما بین أیدیهم و ما خلفهم﴾، ضمیر در «أیدیهم» و «خلفهم» یا راجع است به «ما فی السماوات و ما فی الأرض» به حسب اشتمال بر ذوی العقول، و یا راجع است به مدلول

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۹۷؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۹، ح ۱۶۵.



«من ذا» از ملائکه و انبیاء و اولیا، یعنی حق تعالی می داند آنچه را از امر این جهان که پیش از ایشان مخلوق شده، و آنچه که بعد از ایشان مخلوق می شود، و یا آنچه را که بین آیدی ایشان است از امور این دنیا، و آنچه را که بعد از ایشان است از امور آخرت، یا آنچه را که پیش ایشان است از محسوسات، و آنچه را که پس پشت حواس ایشان است از معقولات و یا آنچه را که می دانند و آنچه را که نمی دانند.

[در معانی علم]

بدان که علم به چند معنی اطلاق می شود:

اول: کیفیتی است که به سبب او اشیاء ممتاز در نزد عقل می شوند.

دوم: نسبت میان عالم و معلوم که تعبیر به دانستن می شود.

سیوم: حضور و حصول صورت مجرّده از ماده است در نزد عالم، خواه تام در تجرّد و خواه ناقص، و مجرد تام خواه به حسب خلقت و خواه به حسب تجرید، خواه کلی و خواه جزئی، خواه معقول خود و خواه معقول غیر، و ناقص در تجرّد چنانچه مجرد از ماده فقط باشد محسوس به حواس ظاهره است و الا بر تقدیر تجرّد از ماده و بعضی از لواحق ماده متخیّل و بر تقدیر تجرّد از ماده و لواحق دون...^۱

[علم خداوند به خود و اشیاء]

بدان که حق تعالی ذات خود و جمیع اشیاء را از محسوسات و متخیلات و موهومات و معقولات خواه کلی و خواه جزئی عالم است.

اما آن که عالم است؛ چرا که علم کمال مطلق است هر موجود را از این حیثیت که موجود است. و هر کمال مطلق از برای واجب بالذات غیر ممتنع است. و انتفاء کمال ممکن از واجب بالذات مستلزم انتفاء وجوب ذاتی است.

و اما آن که عالم به ذات خود و جمیع ما عدا است؛ چرا که علم یا حضور معلوم است در نزد مجرد قائم بذاته، و یا لازم حضور مذکور، و ذات مجرد قائم بذاته حضرت او من جمیع الوجوه در نزد خود حاضر است، پس عالم است به خود از این حیثیت، علمیت است

۱. خط خوردگی دارد و قابل خواندن نیست.



برای سلسله طولی یا عرضی هر موجودی از موجودات و هر ذره از ذرات را . پس چنان که ذات آن جناب صورت علمیت از برای ذات خود است ، همچنین صورت علمیت جمیع ماعدا است به حیث ﴿ لا یعزب عنه مثقال ﴾ (سبأ (۳۴): ۳) . مخفی نماند که دلیل مذکور در اثبات اصل علم نیز به او شمول علم می شود .

[﴿ و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء ﴾]

﴿ و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء ﴾ ، یعنی مخلوقات احاطه علمی نمی کنند چیزی از معلومات خدای تعالی را مگر آن را که مشیت و اراده او تعلق گرفته باشد ، نه آن که مشیت الهی علت تامه معلوم مخلوقات است که از تحصیل علوم اصوله و فروعیه مأجور و از ترک معاقب نباشند بلکه مدخلیتی دارد که بی او علم به معلومی میسر نیست . و ممکن است که لفظ علم در آیه به معنی خود گذاشته ، ارتکاب مجازی نشود ، زیرا که وجودات اشیاء از صور ادراکیه و موجودات عینیه جاریه هم که در نزد مخلوقات که چیزی از علم غیر کمالی آن حضرت است به مشیت اوست .

[﴿ و سع کرسیه السماوات و الارض ﴾]

﴿ و سع کرسیه السماوات و الارض ﴾ ، یعنی وسیع و محیط است کرسی خدای تعالی جمیع آسمانها و زمین و آنچه در ایشان است . بدان که لفظ کرسی از الفاظ مشابهه قرآن است که تأویلش را به غیر از خدای تعالی و راسخون در علم کسی نمی داند ، لیکن جماعتی تفسیر به جسم عظیمی کرده اند که بر آسمانها و زمین به سبیل ظرفیت و احاطه مقداری مشتمل است . و بعضی از این جماعت «کرسی» را عین عرش و بعضی دیگر غیر عرش می دانند . و فرقه ای از ثانی «کرسی» را نردبانی می دانند که پایین عرش و بالای آسمان هفتم است . و فرقه دیگر می گویند که پایین زمین است . و مروی است از امیر المؤمنین علیه السلام که :

السّموات و الأرض و ما فیهما فی مخلوق فی جوف الكرسي و له أربع أملاك یحملونه باذن الله ، ملک منهم فی صورة آدمیین و هی أکرم الصور علی الله و هو یدعو الله و یتضرّع الیه و یطلب الشفاعة و الرزق لبني آدم . و الملک الثانی فی صورة الثور و هو

تفسیر آیه الكرسي
* ۳۴ *



سید البهائم و هو يدعو الله و يتضرع اليه و يطلب الشفاعة و الرزق للبهائم . و الملك الثالث في صورة النسر وهو سيد الطيور وهو يدعو الله و يتضرع اليه و يطلب الشفاعة و الرزق للطيور . و الملك الرابع في صورة الأسد و هو سيد السباع وهو يدعو الله و يتضرع اليه و يطلب الشفاعة و الرزق لجميع السباع .

يعني آسمانها و زمين و آنچه در ايشان است در عرش است که درمیان کرسی است . و مر کرسی راست چهار ملک که کرسی را به اذن خدای تعالی برداشته اند . ملکی از این چهار ملک به صورت آدم است که أحب صورتها است در نزد خدای تعالی ، یا آن که صورت خاص که ملک متصور به آن است أحب صور است در نزد خدای تعالی یا آن که صورت خاص که ملک متصور به آن است أحب صور است در نزد خدای و همین ملک می خواند حق تعالی را و تضرع به سوی او می کند و طلب شفاعت و روزی از برای بنی آدم می کند . و ملک دوم به صورت گاو است که اشرف بهائم است و همین ملک می خواند خدای تعالی را و تضرع به سوی او و طلب شفاعت و رزق از برای بهائم می کند . و ملک سیم به صورت «نسر» است که اشرف طيور است ، و همین ملک می خواند خدای تعالی را و تضرع به سوی او می کند و طلب شفاعت و روزی از برای طيور می کند . و ملک چهارم به صورت شیر است که اشرف درنده ها است و همین ملک می خواند خدای تعالی را و تضرع به سوی او و طلب شفاعت و روزی از برای جمیع درنده ها می کند .^۱

مخفی نماند که حکم حدیث منقول از معدن علم ، حکم متشابه از قرآن است که معلوم کسی غیر از راسخون در علم نیست . و جماعت دیگر می گویند : که «کرسی» آسمان هشتم است و عرش مجموع هشت آسمان است که متعلق یک نفس اند که مجموع را به حرکت شبانه روزی حرکت می دهد .

و بعض دیگر می گویند : که مقصود از این کلام تصویر بزرگی خود است به آن چیز که مخلوقات به او معتادند نسبت به پادشاهان و بزرگان خود . چنان که کعبه را خانه از برای خود کرد که طواف او کنند ، همچنان که طواف خانه پادشاهان می کنند ، امر به زیارت کرد همچنان که زیارت خانه پادشاهان می کنند . و حجراً الأسود را به منزله یمین قرارداد که ببوسد همچنان که دست پادشاهان را می بوسند و بعضی به علم و بعضی به قدرت تفسیر کرده اند .

۱ . تفسیر القمی ، ج ۱ ، ص ۸۵ ؛ بحار الأنوار ، ج ۵۵ ، ص ۲۱ ، ح ۳۸ .



[﴿و لا يؤده حفظهما وهو العلیّ العظیم﴾]

﴿و لا يؤده حفظهما وهو العلیّ العظیم﴾ ، مرجع ضمیر «هو» صلاحیت دارد که حق تعالی باشد و صلاحیت دارد که «کرسی» باشد خواه مراد از «کرسی» جسم عظیم محیط بر آسمان و زمین و ما فیهما و خواه علم و یا قدرت باشد .

و معنی آیه در صورتی که مرجع ضمیر «کرسی» که جسم عظیم است باشد، آن که ثقیل و کج نمی کند کرسی را حفظ آسمان و زمین و همین کرسی بلند و عظیم القطر و الثخن است . و در صورتی که کرسی به معنی مذکور و مرجع ضمیر ، حق تعالی باشد، آن که ثقیل و کج نمی کند کرسی را حفظ مذکور ، و چون حضرت الله تعالی از برای بندگان اظهار فرمود بلندی و عظمت کرسی را پس فرمود که منشأ بلندی و عظمت دنیا و آخرت بلندی شأن و عظمت مرتبه خالق است .

و معنی آیه در صورتی که مرجع ضمیر کرسی به معنی علم و یا قدرت باشد، آن که علم و یا قدرت خدای تعالی را احاطه بر آسمانها و زمین و ما فیهما کردن ثقیل و مشغول از احاطه بر سایر معلومات و مقدورات نمی کند . و همین کرسی بلند و بزرگ به معنی است که مذکور خواهد شد .

و معنی آیه در صورتی که مراد از کرسی علم یا قدرت و مرجع ضمیر حق تعالی باشد آن که علم یا قدرت خدای تعالی را محیط بر آسمان و زمین بودن ثقیل و مشغول از احاطه سایر معلومات و مقدورات نمی گرداند ، چه که علم و قدرت عین ذات الهی است که عالی و بزرگ است و الله أعلم بالصواب .

[در تقسیم علو]

بدان که علو بر دو قسم است : مکانی که بالذات برای مکان و بالعرض برای مکانیات است . و این قسم از برای ذات و صفات واجب الوجود بالذات ممتنع است ؛ زیرا که بر تقدیری که مکانی باشد امکان و آنس از مکان در علوم لازم می آید، تعالی عن ذلک علواً کبیراً . و بر تقدیری که مکان باشد در صورت سطح افتقار و در صورت بعد اعلی از او که سطح منتهی الیه بعد است لازم می آید . چه بعد غیر متناهی ممتنع است بوجه شتی ، تعالی الله عن جمیع النقائص علواً کبیراً .

تفسیر آیه الكرسي

[فضائل آیه الکرسی]

و روایت از حضرت رسالت پناه ﷺ شده که :

هر که در شب آیه الکرسی و اول سوره حم مؤمن تا ﴿والیه المصیر﴾ بخواند حق تعالی او را تا طلوع صبح و اگر در صبح بخواند تا شب از جمیع بلیات ننگه می دارد.^۱
و نیز از آن جناب ﷺ منقول است که :

هر که عقب هر نماز واجبی از سوره البقرة «آیه الکرسی» را بخواند، آسمانها دریده می شود و به هم نمی آید تا که حق تعالی به لطف خود نظر به او کرده گناهان او را عفو فرماید. و بعد از آن فرشته ای می فرستد که تا روز دیگر همین ساعت که «آیه الکرسی» خوانده باشد عملهای نیکش را بنویسد و گناهانش را محو کند. و هر مؤمنی که «آیه الکرسی» خوانده ثوابش را به اهل قبور بخشد حق تعالی چهل نور در قبر هر مؤمنی از مشرق تا مغرب داخل کرده، قبر را منور و فراخ گرداند. و هر یک از اهل قبور را درجه بلند و خواننده را ثواب شصت پیغمبر کرامت فرماید. و از برای خواننده به عدد هر حرفی فرشته بیافریند که تا روز قیامت از برای او تسبیح و تهلیل کند.^۲

و مروی است از امیر متقیان - علیه الصلاة و علیه السلام - که :

چون «آیه الکرسی» نازل شده خاتم النبیین ﷺ فرمودند: که از عرش آیتی فرود آمد که بتان مشرق تا مغرب بر روی در افتادند، و ابلیس لعین از این واقعه ترسید و به لشگر خود گفت که: امشب حادثه عظیم واقع شد، من بروم از مشرق تا مغرب بگردم که تا معلوم شود که چه واقع شد، پس همه جا گردید تا آن که بر مدینه مشرفه رسید، از مردی سؤال کرد دیشب چه امر عظیم واقع شد؟ و آن مرد در جواب گفت که رسول خدا ﷺ خبر به ما داد که از عرش آیتی نازل شد که جمیع بتان عالم بر روی در افتادند. و ابلیس به قوم خود بازگشت و خبر از واقعه داد، همه غمگین شدند.

و نقل است که :

هر که بعد از نماز واجبی بخواند فراخ روزی شود و حق تعالی از جائیکه به خیالش



۱. بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۶۳.

۲. تفسیر النسفی، ج ۱، ص ۱۲۴.



نرسد روزی به او رساند.^۱

و مروی است که :

و هر که در هر صبح و شام بخواند از مضرت دزد و حرامی ایمن گردیده در حفظ ملک متعال باشد، و از سوختن متاع ایمن گردد، و از خواب پریشان و ترس مستخلص می شود، و از مضرت حشرات الأرض و جن و انس محفوظ مانده، هیچ آفتی به او راه نیابد و دفن مکتوبش در مزارع موجب برکت عظیم و حفظ از دزد و آفت شود.

و مروی است که :

بعد از هر نماز واجبی بخواند حق تعالی بی توسط ملک الموت قبض روح او می کند و چنان باشد که در خدمت پیغمبران به درجه شهادت رسیده باشد.^۲

و نیز منقول است که :

هر که وقت بیرون آمدن از خانه بخواند حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته می فرستد که از برای او دعا و استغفار کنند، و وقت داخل شدن بخواند تنگدستی نبیند بعون الله تعالی .

تمت الرسالة الشریفه بتاريخ شهر شوال سنة ۱۱۲۴ .

۱. مجمع الفوائد، ج ۱۰، ص ۱۱۸ .

۲. بحار الأنوار، ج ۸۶، ص ۲۴ .